

درس شصت و پنجم:

تکثر در وجود به واسطه ماهیت است و وجود
مَقول به تشکیک است

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث تكثر وجود به ماهیات و قول به

تشکیک

بِكثَرَةِ الْمَوْضُوعِ قَدْ تَكَثَّرَا *** وَ كَوْنُهُ مُشَكِّكًا قَدْ ظَهَرَ
الْمَيِّزُ إِمَّا بِتَمَامِ الذَّاتِ *** أَوْ بَعْضِهَا أَوْ جَا بِمُنْضَمَاتِ
بِالنَّقْصِ وَ الْكَمَالِ فِي الْمَهْيَةِ *** أَيْضًا يَجُوزُ عِنْدَ الْإِسْرَاقِيَّةِ
كُلُّ الْمَفَاهِيمِ عَلَى السَّوَاءِ *** فِي نَفْيِ تَشْكِيكِ عَلَى الْأَنْحَاءِ

بحث تكثر وجود به ماهیات و قول به تشکیک،

بحثی است که قبلاً کم و بیش درباره آن صحبت شد،

و بحثی است که منافات با مسئله وحدت وجود

ندارد و در مقابل آن نیست - چطور اینکه بعضی

خواسته اند این را مطرح بکنند - بلکه بحث وحدت

حقیقت وجود به جای خودش است و بحث قول به

تشکیک هم به جای خودش است.

ما در مسئله قول به تشکیک می توانیم بحث را به

دو نحوه مطرح بکنیم، که البته بین حکماء به یک نحو

مطرح شده است ولی ما می توانیم برای آن، شقّ

دومی هم پیدا بکنیم. شقّ اول این است که بحث در

وجودات طبیعی و عالم طبع، راجع به تكثر وجود

است، یعنی کثرت عرضیه که عبارت از تعلق وجود

به صورت و ماده است. مانند کثرت کتاب، دفتر،

فرش، زمین، آسمان، آهن، چدن، شیشه، انسان، فرس و... را کثرت عَرَضیه می‌گوییم. تمام اشیاء عالم طَبَع از نقطه نظر وجودشان محدود به ماده و صورت هستند، و یک وجود با تعلّق به ماده و صورت در عَرَضِ وجود دیگر قرار می‌گیرد. پس این وجود در اینجا حد می‌خورد و حدّ آن هم عبارت است از همان صورت و ماده‌ای که در اینجا دارد، این مطلب روشن است و در آن مسئله‌ای نیست.

معنی کثرت در عالم مجردات

حالا سراغ عالم غیر طبع که عالم مجردات است می‌آییم، در آنجا هم ما میز می‌بینیم، و میز دلالت بر دوئیّت، غیریّت و حدود ماهوی می‌کند. حالا می‌گوییم که کثرت در آنجا به چه معنا است؟ آیا در آنجا هم کثرت به همین معنای ماده و صورت داشتن است و کثرت، کثرت عَرَضیه است، یا اینکه کثرت در آنجا کثرت تشکیکی است، یعنی در آنجا بر اساس خود شدّت و ضعف، قوّه و فعل، اولیّت و اولویّت و تقدّم و تأخّر است که حدود ماهوی وجود، ظهور پیدا می‌کنند؟

حُکمایی که قائل به تشکیک هستند می‌فرمایند که وجود در مراتب طولیّه خودش که محدود به ماده و صورت نیست، یک کثرت دارد؛ که ما آن را احساس می‌کنیم، و این کثرت در موجودات عالم علوی تحقّق دارد، پس باید در آنجا یک نوع میزی باشد تا کثرت در آنجا راه پیدا بکند. اسم آن را تشکیک در وجود می‌گذارند، یعنی آن چیزی که باعث اشتراک بین یک شیء و بقیّه موجودات هست، همان چیز باعث افتراق بین آن و بقیّه موجودات دیگر است.

من باب مثال شما یک وقتی یک کیسه دارید که در آن، سه کیلو شکر می‌ریزید، و یک وقتی کیسه‌ای دارید که در آن، یک کیلو شکر می‌ریزید. آنچه که باعث شده است که این دو از هم میز پیدا بکنند همان شکر است؛ شکر سه کیلویی و شکر یک کیلویی. یعنی مابه‌الافتراق و مابه‌الامتیاز بین آنها همان مابه‌الاشتراک آنها است، یعنی ما در جهت زیادی، سه کیلو به اضافه شیء دیگر نداریم که آن شیء دیگر، فصل ممیز بین این سه کیلو و آن یک کیلو باشد، و همین طور ما در جهت یک کیلو، یک فصلی

نداریم که آن فصل، جهت نقصان این را به وجود می آورد، بلکه ما به الإشتراک بین این دو جهت همان مابه‌الافتراق آنها هم هست؛ مابه‌الافتراق به جنبه عدمی برمی گردد و ما به الإشتراک به جنبه وجودی برمی گردد.

عدم منافات کلام قائلین به تشکیک با

بحث وحدت وجود

لذا مابه‌الافتراق هم در ناحیه نقصان و هم در ناحیه زیادت جنبه عدمی می شود، یعنی نه اینکه خود این شیء فی حدّ نفسه و ذاته و به اعتبار مفهومی مابه‌الافتراق بین دو شیء می شود، بلکه جنبه عدمی آن جنبه مابه‌الافتراق است؛ چون این یک کیلو واجِدِ فعلیّت سه کیلو نیست لذا بین آن و بین سه کیلو میز پیدا شده است، چون آن سه کیلو در رتبه یک کیلو نیست لذا از این یک کیلو بیشتر شده است و دو چیز را به وجود آورده‌اند.

بنابراین در اینجا کلام حکمایی که قائل به تشکیک هستند منافی با وحدت وجود نیست، یعنی آنها هم می گویند که وحدت حقیقت وجود به حال خودش باقی است. حقیقت وجود یک تعین، عین و

مابایزائی در خارج است که آن مابایزاء رتبه‌رتبه شده است، پس هر رتبه‌ای از رتبه دیگر به واسطه شدت نور وجود خودش جدا شده است و همین جدا شدن یک کثرت را به وجود آورده است، این کلام قائلین به تشکیک در وجود است.

پس بنا بر مسلک تشکیک در وجود، آن چیزی که باعث اشتراک بین موجودات است همان حقیقت وجود است، و آن چیزی که باعث افتراق بین آنها است، همان شدت و ضعف و اقوائیت و غیر اقوائیت است. چطور اینکه آن چیزی که در تکثرات بالماهیة باعث اختلاف است عبارت از همان صورت شیء است، اما در ماده شیء اختلافی وجود ندارد. این نظر قائلین به تشکیک در وجود است.

کلام قائلین به منافات تشکیک در وجود با

وحدت بالصرافه وجود

بعضی این مسئله تشکیک در وجود را منافی با وحدت بالصرافه وجود دانسته‌اند، و از عبارات عرفاء در کتابهایشان مخصوصاً در همین رساله توحید علمی و عینی برمی‌آید که آقا شیخ محمدحسین اصفهانی رحمه الله علیه قائل به

تشکیک در وجود است و این تشکیک در وجود را
رتبه‌ای سوای رتبهٔ دیگر می‌داند، نه‌اینکه هر رتبه را
رتبه‌ای متنازل از رتبهٔ دیگر بداند،^۱ و لذا این مسئله
تشکیک در وجود باعث شده است که در انحاء
وجود دانی در وجودِ عالی‌قدری شبهه و شک
به‌وجود بیاید. یعنی چطور اینکه در مُشکّکات هر
رتبه‌ای با رتبهٔ دیگر امتیاز دارد و برای خود تعینی
دارد، اینها مسئلهٔ تشکیک در وجود در عوالمِ علوی
را هم به همین معنا گرفته‌اند.

نور خورشید و نور یک شمع هر دو نور هستند
ولی دو منشأ دارند و دو مَظْهَر و ظهور هستند. نورِ
یک چراغ، نور است و نور ماه هم نور است و به هر
دو نور می‌گویند اگرچه حقیقت آنها یکی است، ولی
این حقیقت چون منشأ و حدود متفاوت و مختلفی
دارد لذا نه نور ماه داخل در نور چراغ می‌شود و نه
نور چراغ داخل در نور ماه می‌شود، یعنی هر کدام
برای خودشان یک حقیقت و یک حدّیتی دارند که
از آن حدّیت تجاوز نمی‌کنند. بنابراین مسلک

^۱. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی، ص ۱۱۴.

اشکالات بسیاری وارد می‌شود؛ در مورد مسئله علیّت و در نحوه نزول سیر وجود اشکال پیدا می‌شود، و هم‌چنین اشکالاتی که مرحوم آقا سید احمد کربلایی رضوان الله علیه و امثال ایشان که از عرفای شامخین هستند، بر نظریّه تشکیک وجود وارد می‌کنند و اشکالاتشان هم صحیح است.

بیان معنای رافع تنافی بین تشکیک در

وجود با مسئله صرافت در وجود

ولی اگر ما تشکیک در وجود را به یک معنایی گرفتیم که آن معنا منافی با مسئله صرافت در وجود و مسئله بسیط الحقیقه نباشد، دیگر از این اشکالات بری هستیم و آن اشکالات وارد نمی‌شوند. و آن معنا این است که تشکیک در وجود را از نقطه نظر رتبه در همان حدود ماهوی شدّت و ضعف خود وجود محدود بکنیم، اما از نقطه نظر حقیقت، تعین و واقعیّت، یک تعین را بیشتر نپذیریم. یعنی این طور بگوییم که یک تعین بیشتر نیست، اما همان طوری که شما در کثرت و تکثرات عرضیه قائل به این هستید که ماهیات متفاوت به وجود، کثرت و تعین می‌دهند ولی در عین حال این کثرت و تعین باعث نمی‌شود که

آن وجود از آن وحدت حقیقی خودش دست بردارد، همین طور شما در مراتب تشکیکی وجود هم همین حرف را بزنید و بگویید که وجود با آن وحدت و حقیقت بالصرافه‌ای که دارد، به همان حدود شدت و ضعف محدود می‌شود یعنی آن حدود شدت و ضعف، حدود ماهوی او هستند، و اگر آن حدود برداشته بشوند یک حقیقت و تعین بیشتر باقی نمی‌ماند. چرا می‌گویید که این تشکیک از نقطه نظر منشأ، مظهر و ظهور باعث می‌شود که ظهورات متفاوت‌های تحقق داشته باشند؟! نه، یک حقیقت و تعین بیشتر نیست که آن تعین در مراتب تشکیکی صور مختلفه‌ای به خودش می‌گیرد، همان طوری که در مراتب عالم دانی، صور مختلفه‌ای به واسطه تعلّقش به ماده و صورت می‌گیرد. بنابراین نزاع از میان برخاسته می‌شود و در این صورت دیگر وفق بین آراء حکماء و عرفای شامخین داده می‌شود.

مقصود حاجی ذکر عدم تنافی بین وحدت

بالصرافه وجود و قول به تشکیک

لذا این طور که از عبارت مرحوم حاجی در مسئله

تشکیک در وجود برمی‌آید، من خیال می‌کنم که

برخلاف کلام بعضی از محشّین، ایشان می‌خواهند این شِقِّ دوم عَرَضِ بنده را در اینجا مطرح بکنند. یعنی ایشان می‌خواهد این قِسم را در اینجا مطرح بکند که خیال نکنید که بین وحدت بالصّرّافه وجود و بین قول به تشکیک منافاتی هست، گرچه فهلویّون از حکماء تشکیک به معنای اول را پذیرفته‌اند و امتیاز بین انحاء وجود را قائل شده‌اند و قائل به اختلاف بین وجودات در ماهیّت شده‌اند گرچه می‌گویند که در حقیقت یکی هستند. ولیکن ما می‌توانیم در اینجا قول به تشکیک را به نحوی مطرح بکنیم که با این مسئله ما هیچ اختلافی نداشته باشد. و به نظر بنده مرحوم حاجی در اینجا از مرحوم ملاّصدرا جلوتر آمده‌اند یعنی این‌طور که از عبارات ایشان برمی‌آید، ایشان کلام ملاّصدرا را پشت سر گذاشته است تا قائل به این مطلب شده است.

و اگر نخواهیم کلام ایشان را توجیه بکنیم باید بگوییم که ایشان قول به تشکیک را به همان معنای قول فهلویّون گرفته‌اند که قبلاً بحش گذشت، که قائل به اختلاف مراتب وجود بودند و هر وجود را به صورت منحاّز و جدای از وجود دیگر

می پذیرفتند. پس اگر نخواهیم کلام ایشان را توجیه بکنیم باید بگوییم که قول به تشکیک ایشان همان قول فهلویون است. اما اگر بخواهیم یک خُرده انصاف به خرج بدهیم و بخواهیم با دید «ضَع امر أخیکَ علی أحسنه»^۱ کلام ایشان را بررسی بکنیم باید بگوییم که مرحوم حاجی هم در اینجا قائل به همین مطلبی که عرض کردیم هستند.

بعد در اینجا دیگر مسئله مهمی نیست، وارد این می شوند که میز بین دو شیء یا به تمام ذات است که جنس و فصل باشد، یا به بعض آن است و یا به مقارناتش است که اینها مطالبی است که دیگر می خوانیم.

متن مرحوم حاجی در تکرر وجود به

ماهیات و حقیقت مشککه بودن آن

عُرِّرَ فِي أَنْ تَكْتَرَّ الوجودُ بِالْمَهَيَّاتِ وَأَنَّهُ مَقُولٌ بِالتَّشْكِيكِ بِكَثْرَةِ الْمَوْضُوعِ وَالْمُرَادُ بِهِ مَا يُقَابِلُ الْمَحْمُولِ وَ مُصَادَقُهُ الْمَهْيَةَ، قَدْ تَكَثَّرَ أَيْ الوجودُ، وَإِلَّا فَالشيءُ بِنَفْسِهِ لَا يَتَنَتَّى وَلَا يَتَكَرَّرُ. وَ كَوْنُهُ أَيْ كَوْنُ الوجودِ مُشْكِكًا قَدْ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲:

«عنه عن أبيه عَمَّن حَدَّثَهُ عن الحسين بن المختار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: **ضَع امر أخيكَ علی أحسنه حتى يأتیک ما یغلبک منه و لا تظنن بكلمة خرجت من أخیک سوءاً و أنت تجد لها فی الخیر محملاً**»،

«امر برادرت را بر نیکوترین وجه آن قرار بده! تا کاری کند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ گاه به سخنی که از برادرت بیرون آید گمان بد مبر، در صورتی که برای آن سخن محمل خوبی می یابی.»

ظَهَرَ أَي سَابِقًا عِنْدَ قَوْلِنَا: «الْفَهْلَوِيُّونَ إِلَى آخِرِهِ».

ثُمَّ لَمَّا خَرَجَ مِنْ هَذَا النَّيْتِ أَنَّ فِي الْوُجُودِ كَثَرَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا كَوْنُهُ إِنْسَانًا وَفَرَسًا وَشَجَرًا وَحَجَرًا وَغَيْرَ ذَلِكَ وَالثَّانِيَةُ كَوْنُهُ مُقَدِّمًا وَ مُؤَخَّرًا وَ شَدِيدًا وَ ضَعِيفًا وَ نَحْوَ ذَلِكَ، أَرَدْنَا أَنْ نُبَيِّنَ أَنَّ التَّكَثُّرَ عَلَى الْوَجْهِ الثَّانِي لَيْسَ تَكَثُّرًا فِي الْحَقِيقَةِ وَ لَا يَنْتَلِمْ بِهِ وَحْدَةُ الطَّبِيعَةِ الْمُشَكَّكَةِ.

فَقُلْنَا مِنْ رَأْسِ: الْمَيِّزُ بَيْنَ كُلِّ شَيْئَيْنِ إِمَّا بِتَمَامِ الذَّاتِ كَالْأَجْنَاسِ الْعَالِيَةِ وَ أَنْوَاعِهَا كُلُّ مَعَ الْآخَرِ، أَوْ بَعْضُهَا أَي بَعْضُ الذَّاتِ كَالْإِنْسَانِ وَ الْفَرَسِ، أَوْ جَاءَ الْمَيِّزُ بِمُنْصَمَاتٍ وَ عَوَارِضٍ غَرِيبَةٍ كَرَبِيبٍ وَ عَمْرٍو.

وَ الْمَشَائِئُونَ حَصَرُوا أَقْسَامَ التَّمَايُزِ فِي هَذِهِ الثَّلَاثَةِ وَ لَمْ يَتَقَطَّنُوا بِقِسْمٍ رَابِعٍ تَقَطَّنَ بِهِ الْإِشْرَاقِيُّونَ كَمَا قُلْنَا بِالْناقصِ وَ الْكَمَالِ فِي أَصْلِ الْمَاهِيَةِ الْوَاحِدَةِ وَ سِنْخِهَا بِأَنْ يَكُونَ النَّاْقِصُ وَ الْكَامِلُ كِلَاهُمَا مِنْ تِلْكَ الْحَقِيقَةِ أَيْضًا يَجُوزُ عِنْدَ الطَّائِفَةِ الْإِشْرَاقِيَّةِ كَمَا بَيَّنَّا فِي حَقِيقَةِ الْوُجُودِ. فَالْمَيِّزُ بَيْنَ هَذَا النَّاْقِصِ وَ هَذَا الْكَامِلِ لَيْسَ بِتَمَامِ ذَاتَيْهِمَا بِأَنْ يَكُونَا مَاهِيَّتَيْنِ وَ لَا بِالْفُصُولِ إِذْ كَانَا بَسِيطَيْنِ وَ لَا بِالْعَوَارِضِ وَ إِلَّا لِكَانَ مُتَوَاطِئًا، هَذَا خُلِفَ بَلْ بِكَمَالٍ مِنْ نَفْسِ الْحَقِيقَةِ وَ نَقَصَ كَذَلِكَ بِأَنْ يَكُونَ النَّاْقِصُ وَ الْكَامِلُ مُمْتَازَيْنِ بِتَمَامِ ذَاتَيْهِمَا الْبَسِيطَتَيْنِ لَا بِأَنْ يَكُونَا مَاهِيَّتَيْنِ بَلْ بِأَنْ يَكُونَا مَاهِيَّةً وَاحِدَةً مَقُولَةً بِالتَّشْكِيكِ. فَالْخَطَّانِ الْمُتَقَاوَتَانِ بِكَمَالِيَّةِ الْخَطِّ وَ نَقْصِهِ مَا زَادَ بِهِ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ هُوَ كَمَا سَاوَى بِهِ فِي الْحَقِيقَةِ.

وَ كَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْوُجُودَ مُشَكَّكٌ، فَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ الْمَفَاهِيمِ وَ الْمَهَيَّاتِ حَتَّى مَفْهُومِ الْوُجُودِ مِنْ حَيْثُ هُوَ لَا مِنْ حَيْثُ الْحَكَايَةِ عَنِ الْمُعْتَوَّنِ عَلَى السَّوَاءِ فِي نَفْيِ تَشْكِيكِ عَنْهَا عَلَى الْأَنْحَاءِ بِاجْمَعِهَا مِنَ الْأَوَّلِيَّةِ وَ الْآخِرِيَّةِ وَ الْأُولَوِيَّةِ وَ خِلَافِهَا وَ الْأَشَدِّيَّةِ وَ الْأَضْعَفِيَّةِ وَ الْأَرِيدِيَّةِ وَ الْأَنْقَصِيَّةِ وَ الْأَكْثَرِيَّةِ وَ الْأَقَلِّيَّةِ؛^١

«غرری در اینکه تكثر وجود به ماهیت است نه به خودش، و اینکه وجود مقول به تشکیک است

وجود به کثرت موضوع تكثر پیدا می‌کند و مقصود از موضوع معنایی است که در مقابل محمول است که مصداق آن موضوع، ماهیت است. (ایشان می‌گویند منظور از موضوع در اینجا هر شیئی است که ما محمولی برای آن می‌آوریم، نه‌اینکه منظورمان از موضوع، آن معنای متعارفی باشد که عَرَض بر آن حمل بشود یعنی موضوع در قبال عَرَض باشد، نه موضوع در اینجا اعم است، یعنی هم به خود وجود اطلاق می‌شود، هم به ماهیت، هم به عَرَض و هم به جوهر اطلاق می‌شود. خلاصه اینکه به هر شیئی که مبتدا واقع بشود اطلاق می‌شود.) و الا اگر شما وجود را به‌تنهایی در نظر بگیرید، نه دوتا می‌شود و نه تکرری در او هست. و اینکه وجود، مُشَكِّک است قبلاً روشن شد، همان‌طور که قبلاً گذشت که فهلویون قائل به آن هستند.

اقسام تكثر در وجود

سپس چون از این بیت استفاده می‌شود که ما در وجود دو نوع کثرت داریم: یکی از آن دو این است که وجود، انسان است و فرس، شجر، حجر و غیر اینها، و دوم اینکه وجود، مقدّم و مؤخّر است و شدید و ضعیف و امثال آن. (یعنی یکی کثرت عَرَضیه که حَجَر، انسان و شجر است، و یکی هم کثرت طولیه که مقدّم و مؤخّر است؛ یک وجود، وجود مقدّم است که علت است، و مؤخّر است که معلول است، یکی مرتبه جوهر بیتش قوی و شدید است و یکی جوهریت و تجرّدش ضعیف است.) اراده کردیم که بیان کنیم تكثر در اینجا بر وجه دوم که تكثر طولیه است بوده است، و در واقع تكثر نیست و وحدت طبیعت مشگکه به‌واسطه آن از بین نمی‌رود و انثلامی در آن پیدا نمی‌شود. (حالا که فهمیدیم کثرت واقعی همان قسم اول است و کثرت دوم در حقیقت کثرت نیست) پس از اول مطلب را این‌طور مطرح می‌کنیم:

اختلاف بین مشائین و اشراقیین در

انحصار تمایز بین دو شیء

امتیاز بین دو چیز یا به‌تمام ذات است مثل اجناس عالیّه، (در اجناس عالیّه امتیاز به‌تمام ذات است؛ «کیف» و «کم» هیچ مابه‌الاشتراکی ندارند، «کم» یک چیزی برای خودش است و کیف هم یک چیزی برای خودش است. بین جوهر و عَرَض هیچ مابه‌الاشتراکی نیست، جوهر، موضوع است و عَرَض، حال در آن است.^٢) و

^١ . شرح المنظومه، ج ٢، ص ١٧٩.

^٢ . تلمیذ: اگر این وجودات تنازل یافته آن حقیقت هستند پس آیا برای جوهر و عَرَض هم نقطه اشتراکی متصور نیست؟

استاد: بله، این مطلب درست است ولی ما در اینجا به تشکیک کار نداریم. در اینجا بحث ما در وجود است، یعنی ما می‌خواهیم بگوییم که تمایز در این وجودات متمایزه از کجا آمده است؛ تمایز یا در ماهیت است و یا در تشکیک است، تمایز در ماهیت مربوط به تكثر عَرَضیه است و تمایز در

انواع اجناس عالیّه در مقام نسبتشان با یکدیگر. (مثل مسموعات و مذوقات و... که دو جنس در تحت یک جنس عالی هستند، که آنها هم با همدیگر هیچ مابه‌الاشتراکی ندارند.)

یا امتیاز به بعضی از ذات است مثل انسان و فرس که میز در همان فصلیتشان است. یا اینکه میز به تمام ذات یا بعض ذات نیست، بلکه میز به واسطه منضمّات و عوارض غریبه‌ای که دارند است، مثل زید و عمرو که اینها در انسانیت با هم شریک هستند ولی به واسطه منضمّات، قدّ و طول و امثال ذلک با همدیگر اختلاف دارند.

مثلاًون اقسام تمایز را در همین سه امر منحصر کرده‌اند و به قسم چهارمی که اشراقیون به آن تفتن پیدا کرده‌اند متفتن نشده‌اند، همان طوری که ما گفتیم:

ذکر قسم چهارم برای تمایز بین دو شیء

توسط اشراقیون

که یک قسم دیگر، نقص و کمال در اصل ماهیت واحد و سنخ است، به این صورت که ناقص و کامل هر دو از آن حقیقت هستند (که این همان نقص و کمال تشکیکی است، یعنی مرحوم حاجی می‌خواهند در اینجا همان تشکیک را بیاورند.) نزد طایفه اشراقیه با این قسم هم میز بین دو شیء حاصل می‌شود، چنانچه ما در حقیقت وجود این امر را بیان کردیم، پس میز بین این ناقص و کامل به تمام ذاتشان نیست به اینکه هر کدام ماهیت جداگانه‌ای باشند، (چون هر دو یکی هستند.) و میز بین این ناقص و کامل به واسطه فصول نیز نیست چون هر دو بسیط هستند و فصل ندارند. و میز به عوارض هم نیست (مثل میز در زید و عمرو)، چون اگر این طور بود اینها متواطی بودند، و این خلاف فرض است (چون متواطی آن است که دو وجود در تحت یک ماهیت واحد باشند، در حالی که اینها اصلاً ماهیت ندارند یعنی ماهیت فصل و جنسی ندارند.) بلکه این تمایز به واسطه کمالی از خود این حقیقت و نقصی از خود این حقیقت است، به این صورت که ناقص و کامل هر دو به تمام ذات بسیطشان از همدیگر ممتاز هستند، نه به اینکه اینها دو ماهیت باشند (که به واسطه ماهیتشان متمایز و متباین باشند.) بلکه به اینکه اینها ماهیت واحده‌ای هستند که مقول به تشکیک هستند.

لذا دو خطی که در کمال و نقص تفاوت دارند که یکی بیشتر از دیگری است، از نظر حقیقت هیچ فرقی با هم ندارند و مانند فرضی است که با هم مساوی هستند. (یعنی آن جایی که یکی زیادت از دیگری است در حقیقت مثل فرضی است که هر دو مساوی هستند. یعنی ما به‌الاشتراک آنها همان مابه‌الاختلاف آنها است، منتها این طولش بیشتر است و آن طولش کمتر است. پس به همان جهتی که این دو با همدیگر اشتراک دارند به خود همان جهت هم با همدیگر افتراق دارند.)

و همان طور که دانستی وجود، مشگک است، پس بدان که تمام مفاهیم و ماهیات حتی مفهوم وجود به ملاحظه خودش، نه از جهت حکایت از معنوی با هم مساوی هستند در اینکه تشکیک به تمام اقسامش از آنها منتفی است؛ نه اولیت و آخریت در آنها هست و نه اولویت و خلافتش و نه اشدّیت و اضعفیت و نه ازیدیت و انقصیت و نه اکثریت و اقلّیت.»

بیان عدم تشکیک در مفهوم وجود و

تشکیک در حقیقت و حظّ وجودی یک

شیء در خارج

مفهوم وجود اگر بخواهد حکایت از معنوی بکند،

تشکیک در کثرت طولیه است. بعد ایشان فعلاً دارند کثرت عرضیه را بیان می‌کنند، که تمایزی که بین دو وجود در کثرت عرضیه هست یا در تمام ذاتیات ماهیت آن دو وجود است و یا در تمام ذاتیات نیست. تمایز در تمام ذاتیات مثل دو وجودی که عرض هستند؛ مانند وجود «کم» و وجود «کیف»، هر دو وجود هستند ولی این وجود تعلّق به «کم» گرفته است و این یکی هم تعلّق به «کیف» گرفته است، و اینها هیچ مابه‌الاشتراکی با همدیگر ندارند چون هر دو جنس عالی هستند.

پس آن شیء خارجی دیگر مورد نظر ما است. بنابراین اگر شما خود مفهوم وجود یا ماهیت را در ذهن بیاورید دیگر تشکیک‌بردار نیست؛ شما اگر ماهیت انسانی را در ذهن بیاورید، این تشکیک برنمی‌دارد چون انسان، انسان است، انسان کمتر و انسان بیشتر که نداریم، خط، خط است، کیف، کیف است. پس هیچ ماهیتی تشکیک برنمی‌دارد همان‌طور که خود مفهوم وجود هم تشکیک برنمی‌دارد، شما اگر بگویید هستی؛ هستی یعنی هر چیزی که وجود پیدا کرده است، دیگر کم و زیادی درباره آن معنی ندارد، دیگر بیشتر وجود پیدا کرد یا کمتر درباره آن معنی ندارد. معنی ندارد که بگوییم این دفتر بیشتر از این قلم وجود پیدا کرده است.

پس اگر شما می‌خواهید مفهوم هستی را به یک شیء بار بکنید، آن مفهوم تشکیک برنمی‌دارد. بله، می‌توانید بگویید که حَظّ وجودی یک شیء بیشتر از دیگری است نه اینکه بیشتر وجود پیدا کرده است، حَظّ وجودی یعنی آن سهمیه‌ای که این از هستی برده است بیشتر از دیگری است، این درست است؛ آن مقداری که یک فیل از وجود سهم برده است بیشتر

از یک مورچه است، این درست است، ولی اینکه ما بگوییم که فیل بیشتر از مورچه وجود پیدا کرده است معنی ندارد. یعنی اطلاق این مفهوم بر یک شیء با خود حقیقت آن شیء در خارج دوتا هستند، یک وقت شما مفهومی را بر یک شیء حمل می کنید و یک وقتی خود حقیقت آن شیء را در خارج در نظر می گیرید. حقیقت اشیاء در خارج با هم اختلاف دارند؛ این سنگین تر است و آن سبک تر است، این بیشتر است و آن کمتر است، اینها با هم اختلاف دارند، ولی یک وقتی شما می خواهید مفهوم هستی را بر یک شیء بار بکنید یعنی می خواهید بگویید که این شیء وجود پیدا کرده است، در این صورت وقتی می خواهید این مفهوم را بار بکنید، این دیگر علی السواء است و فرقی نمی کند. در اینجا دیگر می گوییم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن مقامشان وجود پیدا کرده اند و این گنجشک هم وجود پیدا کرده است. نمی توانیم بگوییم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر وجود پیدا کرده است.

مثل اینکه من باب مثال به هر کسی که وارد این اطاق بشود، اطلاق ورود در این اطاق صدق می کند، حالا اگر شما یک گنجشک را وارد این اطاق کردید، می توانید بگویید که گنجشک وارد اطاق شد، و بعد اگر یک خرس قطبی را هم وارد این اطاق کردید، باز می گوید که خرس وارد شد، و دیگر نمی گوید که خرس بیشتر وارد اطاق شد، بیشتر وارد شدن دیگر معنی ندارد، هر کسی از این در داخل شد، این مفهوم بر او صدق می کند. پس تمام مفاهیم و ماهیات حتی مفهوم وجود من حیث هو نه از حیثیت حکایت از معنوی در نفی تشکیک از آنها یکسان هستند.

عرض کردم که اگر ما بخواهیم ظاهر کلام مرحوم حاجی را ببینیم باید بگوییم که مرحوم حاجی در اینجا به همان مرام فلهوئیون وارد شده اند، اما اگر بخواهیم کلام ایشان را توجیه بکنیم، گفتیم که می توانیم از عبارات ایشان آن معنای دوم تشکیک که عدم منافات با صرافت در وجود و وحدت حقیقیّه وجود است را دریاوریم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ